

همگرایی اسطوره و عرفان

سادینا امینی*

دکتر حسین منصوریان سرخگریه**

چکیده

از دیرباز و از نخستین ادوار رشد تدریجی و بلوغ فکری بشر؛ انسان همواره در جستجوی مبانی و منابع بعضی از علوم در حوزه‌های گوناگون، به ویژه در حوزه علوم انسانی بوده است. و در همین فرایند چه بسا در اندیشه کشف رمز و رازهای مرتبط با همگرایی این علوم نیز بوده باشد. بی‌گمان خاستگاه اغلب علوم انسانی از وجوه مشترک برخوردارند، ولیکن در ادامه به جهت گسترش دامنه آن‌ها، این گونه به نظر می‌رسد که سرچشمه‌های تکوین و شکل‌گیری آن‌ها باید متفاوت باشد. لذا مقوله‌هایی مانند اسطوره و عرفان، اگرچه دارای رویکردهای به ظاهر متفاوت هستند، اما همگرایی این دو در مواضع متعدد به ویژه در بعد تاویل‌پذیری، نمادین بودن زبان، مبانی شناخت، تقدس و کیفی بودن زمان و مکان، دین‌گرایی و سنت شکنی بر کسی پوشیده نیست. وجوه اشتراک در این همگرایی اگر چه هر یک دارای برجستگی‌های ویژه‌ای است که در تقریب این دو مفهوم نیز تأثیرگذارند، اما میزان و کمیت اثربخشی تمامی وجوه یکسان نمی‌نماید. در این میان وجوهی مانند: تاویل‌پذیری، نمادین و استعاری بودن زبان در دو مفهوم اسطوره و عرفان و نیز مبانی شناخت و معرفت‌شناسی و کیفی بودن زمان و مکان در قیاس با سایر وجوه دیگر، از جایگاه برتر برخوردار می‌باشند. به نظر می‌رسد که مقوله‌های از جمله: دین‌گرایی، هنرگرایی، روایت‌گری، سنت‌شکنی و تأثیر متقابل معنایی؛ هر یک در جایگاه خود، در تعمیق این همگرایی بی‌تأثیر نباشند. البته با اندکی تأمل بیشتر شاید بتوان به وجوه دیگری در این همگرایی دست یافت، که نگارنده به جهت پرهیز از اطلاب در کلام، به همین اندازه بسنده می‌نماید.

واژه‌های کلیدی

همگرایی، عرفان، اسطوره، زبان نمادین، تاویل‌پذیری

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آزادشهر، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، آزادشهر.
** دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائم‌شهر، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، قائم‌شهر.

مقدمه

به نظر می‌رسد که همگرایی اسطوره و عرفان در آثار ادبی از دیرینه نسبتاً طولانی بهره‌مند است. لذا صرف‌نظر از رویکردهای متکثر و متنوع؛ عمده اندیشه‌های بشر از ژرف ساخت واحد و مشترک برخوردارند و آن نیز دعوت انسان به تعالی و رهایی از حصارهای تنگ و تاریک جهالت و جمود فکری است.

آنچه که مهم است، چگونگی توانمندسازی فکری و مصونیت شناختی انسان به واسطه این گرایش‌های معرفتی است. لذا در گام نخست این‌که تا چه اندازه هر یک از مقوله‌هایی مانند: اساطیر، عرفان، و یا احیاناً سایر مفاهیم دیگر، می‌توانند انسان را به معراج پاک و بی‌آلایش هستی‌شناسانه رهنمون سازند در خور اهمیت است، و در گام بعدی این‌که تا چه اندازه این همگرایی در توسعه اندیشه‌ها موثر است؟

با اندک تأملی در آثار شعرای بزرگ از جمله: فردوسی، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، مولوی و حافظ می‌توان به این نقطه مشترک دست یافت. به‌گونه‌ای که در یک اثر حماسی مانند شاهنامه، این مفاهیم در خدمت درون‌مایه‌های قهرمانی و نبرد و مبارزه است و در ادامه در قرون ششم تا هشتم، ناخودآگاه همین اصطلاحات با حفظ شخصیت ظاهری اما به راحتی در توسعه اندیشه‌های غنایی و عرفانی نقش ایفا می‌کند. به‌گونه‌ای که وقتی به منطق‌الطیر عطار رجوع می‌کنیم، در داستان پرندگان و گفت و گوی آن‌ها، می‌بینیم که: «در بستر خطاب‌های ویژه خصوصیات جسمانی و نیز ویژگی‌های نفسانی این پرندگان و زمینه‌های اساطیری آن‌ها بیش و کم مورد نظر عطار بوده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۲۷۰) و نیز در دوره معاصر همین مفاهیم اساطیری و باستانی در شعر شعرائی مانند: اخوان ثالث، سیاوش کسرای، شفیعی کدکنی، حمید مصدق و دیگران در راستای القا و ماندگاری مفاهیم سیاسی - اجتماعی کاربرد پیدا می‌کند.

حضور واژه‌ها و مفاهیم اساطیری عمدتاً در سروده‌ها و آثاری به چشم می‌خورد که روایت‌گر دوره‌های ربانی و بدون تاریخ و نوشتار بشر و به تدریج ظهور آن در داستان‌های ملی و حماسی است، دلیل آن هم این بوده است که سیر و فرآیند اندیشه‌های بشر از آغاز معطوف به مفاهیم فرازبانی و فرامکانی و آرزوهای دست‌نیافتنی بوده که در قالب خدایان

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

آسمانی و شخصیت‌های آرمانی و موجودات خارق‌العاده و مقوله‌های صرفاً ذهنی نمود پیدا می‌کرد. به تعبیر دیگر: «انسان در این حالت به دنبال کشف ماهیت پنهانی اشیا و امور است و حوادث طبیعی را معجزاتی می‌داند که توسط نیروهای طبیعی ایجاد شده‌اند. این نیروها در جهان ما غیر قابل رویت‌اند و رابطه نزدیک با احساسات و عواطف و اراده و امیال بشری دارند.» (توسلی، ۱۳۷۳: ۵۹)

این جریان سیال یعنی تعامل اسطوره و عرفان از پیشینه روشنی برخوردار است به گونه‌ای که: «در ادب پهلوی و در اساطیر و قصه‌های حماسی یا دینی عهد ساسانی یا بعد از آن همین عناصر عرفان هست که البته با اوستا و تعالیم زرتشت ارتباط قطعی دارد از جمله داستان مربوط به فرجام کیخسرو که در روایات مورد استفاده فردوسی آمده است.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۲۵) اما بعداً در شعر سنایی به تدریج شکل گرفت و رشد کرد، و در ادامه در قرن ششم در آثار سهروردی به بار نشست تا جایی که: «عناصر اساطیری در پرتو بصیرت و ذهنیت خاص سهروردی به منزله رموزی ظاهر می‌شوند که حاوی حقایق حکمت جاودانی اشراق است» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۹۷) خود را در ادبیات به ویژه شعر بیش از سایر علوم نشان داده است، به گونه‌ای که تقدم زمانی اشعار حماسی و رزمی بر مفاهیم مدحی و وصفی و در ادامه به سروده‌های عرفانی و عاطفی و نهایتاً در دوره معاصر پرداختن به اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی نیز از این نگاه در خور تأمل و تحلیل است.

اگر بنا به دیدگاه جامعه‌شناسان، مراحل سه‌گانه ترقی و تعالی فکر بشر از حالت ربانی به فلسفی و در ادامه به مرحله اثباتی و تحقیقی را باور داشته باشیم، آن‌گاه می‌توان گفت که اساطیر، مهم‌ترین مشغله انسان در مرحله کودکی ذهن، محسوب می‌شود. شکل، کمیت و کیفیت به‌کارگیری مظاهر و پدیده‌های اسطوره‌ای در شعر فارسی نیز با توجه به قالب‌های متنوع و مضامین گسترده، می‌تواند از جمله مقوله‌هایی باشد که ما را به سرچشمه‌های فکری شاعر نزدیک نماید و یا در راستای تحکیم باورهای ملی و ایرانی باشد و انسان را با سرگذشت قدسی و مینوی و تعلقات باستانی پاک و واقعیات دوران بدایت فکری انسان و مهم‌تر از همه نمادی از روایات آغازین، و بنا به باور متأخرین با رویای جمعی انسان، در گذشته‌های بسیار دور آشنا سازد. بنابراین می‌بینیم که ارزش هنری شعرایی همانند لسان‌الغیب «در این است که از همان عناصر در دسترس معجونی شفابخش و مفرح می‌سازد و کلمات همان کلمات و

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

تعبیرها همان تعبیر و اسطوره‌ها و صور خیال همان است که بود فقط شاعر استادانه توان گفت سحرآفرینانه آن‌ها را به خدمت ابلاغ پیام خود آورده است.» (سمیعی، ۱۳۶۵: ۴۰)

بنا بر این نگارنده بر آن است تا با ژرف‌نگری در دو مفهوم اسطوره و عرفان؛ همگرایی این دو را در مقوله‌هایی از جمله: زبان نمادین، تأثیر متقابل معنایی، مبانی شناخت، دین‌گرایی، تقدس زمان و مکان و در نهایت سنت‌شکنی واکاوی نماید.

الف) زبان نمادین

یکی از جنبه‌های این همگرایی که در نقد ادبی معاصر و مدرن که توجه ویژه به آن صورت گرفته است، بعد نمادین و زبان استعاری آن دو است. اسطوره را می‌توان نمودار بارزی از نمادهای بدویت فکری و تاریخ عصر بدون نوشتار بشر دانست که وسعت و تأویل‌پذیری این نمادها از گذشته‌های دور وجود داشته است و عرفان و معرفت نیز متشکل از ذهنیت‌ها و باورهای در هم تنیده‌ای است که به جهت آبشخورهای متکثر به شکل نمادین ظهور می‌یابد. چرا که: «نمادها نتیجه تحریکات واپس‌زده‌ای است که نوعی مکالمه غیرمستقیم را سبب می‌شود.» (امامی، ۱۳۷۸: ۱۴۵) و در همین راستا می‌توان یادآور شد که اسطوره و عرفان از منظر دیگر در تلاش‌اند تا با توسع و گذر از دوره‌های نخست فکری بشر یعنی عصر ربانی، ماهیت نمادین زبان را کشف کنند و چه بسا ممکن است در ادامه راه، به مرحله اثباتی نیز برسند.

اگر اساطیر را که بسیاری از صاحب‌نظران آن را ضمیر ناخودآگاه جمعی قلمداد می‌کنند، بدانیم طبعاً امکان ظهور و آشکار شدن آن فراهم نمی‌باشد؛ چون ضمیر ناخودآگاه، مشتمل بر تصویری است که بعضاً قابلیت آشکار شدن و تحلیل عینی را ندارد به همین علت: «یونگ معتقد است که ضمیر ناخودآگاه جمعی به‌طور مستقیم قابل شناخت نیست بلکه خود را در قالب یک الگوی کهن متجلی می‌سازد.» (سخنور، ۱۳۷۱: ۲۹) و کهن‌الگوها همان اساطیرند که به اقتضای فرهنگ و تمدن جوامع انسانی در شکل رمز، نماد و ذهنیت‌های دست‌نیافتنی، واقعیات مکتوم را در نهاد خود دارا می‌باشند. گرچه: «این معنی پنهان هم‌چنان که در دیگر آثار رمزی از جمله شعر، روایا و واقعه‌های صوفیانه تنها یک معنی حتمی و قطعی نیست.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۸۱)

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

اساطیر انسان را به هستی‌شناسی نمادین فرامی‌خواند چرا که اگر: «اسطوره فاقد بیان رمزی باشد اسطوره نیست و تنها ارزش فولکلوریک و قوم‌شناختی دارد.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۲: ۳۲) و عرفان آدمی را به معرفت و شناخت در خود برمی‌انگیزاند. از این رو دعوت هر یک از آن دو، رازآمیز و رمزآلود است. چراکه داستان تعقیب و گریز آن دو از گذشته سنتی به حال و آینده مدرن و یا بالعکس هم‌چنان ادامه خواهد داشت. در حقیقت اسطوره و عرفان در یک فراز و فرود خواستن و آفریدن در نوسان هستند، که این دو مقوله خواستن و آفریدن هم می‌تواند در گذشته ریشه داشته باشد و هم در حال و آینده و طبیعت انسان با چنین فرآیندی از خواستن‌ها و آفریدن‌ها بیگانه نیست.

به تعبیر دیگر اسطوره و عرفان در یک همگرایی سنتی و دیرین از نمادهای برجسته اندیشه‌های ایده‌آلیستی معاصر محسوب می‌شوند، که خواستن و آفریدن از جمله اموری است که امکان تحقق آن نه در گذشته ممکن بود و نه در آینده متصور؛ چون جنبه ذهنی آن بر جنبه عینی غالب است. لذا هر یک از آن دو، در فرآیند تاریخی و معرفتی و در عین حال ذهنی و رویایی، راز بودن را به انسان نوید می‌دهند. به همین جهت به این نکته باید عنایت داشت که در فرآیند تبیین و تشریح یک متن عرفانی و یا اسطوره‌ای باید به نوعی از پدیدارشناسی هرمنوتیکی تمسک جست که صرفاً در این دو مقوله می‌توان در لوای پدیدارشناسی به وجودشناسی دست یافت و تحقق این امر نیز به تعبیر مولوی برخوردار از فهم درست است و این: «فرآیند وقتی حاصل می‌شود که ما اشیایی را که درک کرده‌ایم، ارتباط آن با یکدیگر را بشناسیم.» (قائم‌نیا، ۱۳۸۰: ۱۴) نه این‌که به جهت پراکندگی ذهنی قادر به تلفیق و ساماندهی و یک‌پارچه‌سازی آن نباشیم.

یکی از مقوله‌هایی که از یک سو قواعد پراکنده را برای فهم درست از گذشته، سامان‌دهی کرد و از سویی دیگر روش‌های متداول فهم متن را در دوره معاصر با نگرش نوگرایانه دچار چالش نمود، مباحث هرمنوتیک فلسفی است گرچه در یک نگاه کلی، روش هرمنوتیک در اندیشه تقریب چشم‌اندازهای پیشین یک متن با نگاه و نگرش تجددگرایانه مفسر در دوره معاصر می‌باشد، اما در واقع: «هرمنوتیک هنر شنیدن پیام متکلم است و فهمیدن مکالمه و دیالوگی است که بین متکلم و شنونده برقرار می‌شود.» (واعظی، ۱۳۸۰: ۸۴) بنابراین به جهت نمادین بودن زبان اسطوره و عرفان هم در حوزه ذهنیت‌های در هم تنبیده و هم در

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

حوزه ایده‌آلیستی که شاید یکی از مهم‌ترین وجوه همگرایی آن دو باشد، فهم درست و به تبع آن تحلیل منطقی هر یک از آن دو، روش هرمنوتیکی را اقتضا می‌کند. به همین سبب است که وقوف بر یک متن اسطوره‌ای و یا عرفانی، زمانی میسر است که شما با زبان استعاره‌ی و نمادین آن آگاه باشید، و این امر مستلزم درک درست از تکوین و جریان فراز و فرود زبان است. در حقیقت یک شاعر اسطوره‌پرداز و یا عارف با تصرف آگاهانه و هنرمندانه در ساختار طبیعی زبان؛ به آشنایی‌زدایی در عرصه زبان دست می‌یازد، تا تلاش معرفتی خود را به بار بنشاند.

ب) تأثیر متقابل معنایی

جلوه‌ای دیگر از همگرایی عرفان و اسطوره را می‌توان در این دانست که در گسترده‌گی معنایی یکدیگر، تأثیر متقابل و به‌سزایی دارند، تا جایی که عرفان، با به خدمت گرفتن عناصر اسطوره‌ای در ادوار گوناگون، ضمن عمق بخشیدن و جاودانگی به مفاهیم مرتبط به خود، اسطوره‌ها را تلطیف می‌کند و هم چنین عرفان؛ اسطوره‌ها را از مرزهای قومی، ملی و منطقه‌ای فراتر می‌برد و آن را جهانی و یا فرا جهانی می‌کند و حتی تقدس می‌بخشد.

در مقابل اساطیر؛ عرفان را به اعماق تاریخ اندیشه‌های بشری رسوخ می‌دهد، و به آن توان پاسخ‌گویی به نیازها و بن‌بست‌های فکری بشر را عطا می‌کند، آن هنگام که انسان دستخوش سخره اندیشه خویش می‌گردد که بنا به تعبیر مولانا، ره آورد آن خسته‌دلی و غم‌دیدگی است.

اسطوره‌ها؛ عرفان را به تاریخ بدون نوشتار بشر پیوند می‌زنند، تا پیشینه آن را هویت بخشد و در سیر تکاملی خود از ریشه‌های ستر بر خوردار شود، از سوی دیگر عرفان؛ اساطیر را به زمان بی‌پایان فرا می‌خواند، تا بدویت فکری آن را به تعالی و رشد بدل نماید.

اساطیر؛ عرفان را به سیر در اعماق اندیشه‌های راز آلود تحریض می‌نماید و در مقابل عرفان؛ اسطوره‌ها را از خشونت‌های محتمل می‌رهاند تا همسو با هم، در بازسازی و توسعه فرایند تحول و تطور اندیشه‌های بشری نقش واحدی را ایفا نمایند و بسترهای دگرگونی بنیادین را در ژرف‌ساخت حوزه‌های معرفتی فراهم نمایند. مگر نه این‌که: «انسان اسطوره‌ای به نهاد و ژرفای جهان دست می‌یابد و پدیده‌های هستی را با نگاهی از درون می‌نگرد.» (امامی،

۱۳۸۰: ۲۹) و انسان عارف مسلک نیز همه تلاش خود را به کار می‌گیرد تا به درون انسان نقیبی بزند.

ج) تقدس زمان و مکان

از آن جایی که خاستگاه اسطوره و عرفان همان نخستین مرحله تفکر انسانی یعنی بعد ربانی است، و اگرچه: «متکلم در پی منطق بخشیدن اسطوره است.» (آشوری، ۵۸: ۱۳۷۷) اما این مفاهیم از حیثه و قواعد اصول فلسفی و اثباتی مسلم، خارج است. چون: «در اساطیر زمان و مکان مفاهیمی مطلقند.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۴۹) از سوی دیگر زمان تکوین اساطیر روشن نیست و چگونگی شکل‌گیری آن در سیر زمان کاملاً مبهم است. و: «زمان اساطیری چار چوبی ساده و تهی که پذیرای امکانات انسانی باشد نیست، زمان کبیر و رمز متعالی است.» (دمزیل، ۹۳: ۱۳۷۹) و مکان‌ها نیز در اساطیر در کنار زمان ضمن حفظ تقدس خود؛ ذهنیتی است که هرگز به عینیت نخواهند پیوست.

زمان ادواری و کمیت مکان در عرفان و معرفت نیز رنگ می‌بازد و جنبه کیفی به خود می‌گیرد، و در این حوزه، ساعت از بی‌ساعتی آگاه نیست و در نزد عارف صد سال و یک ساعت یکی است. و اگر در عرفان، زمان شکل فیزیکی به خود می‌گرفت؛ آن وقت بسیاری از کرامات عرفا دچار چالش جدی می‌شد. بنا بر این بهترین وصفی که می‌توان در این بعد از همگرایی اسطوره و عرفان بیان نمود، همان وصف لامکانی و لازمانی است. سیر در زمان و مکان در دو مقوله اسطوره و عرفان، از نوع رفتن ارواح است که دراز و کوتاهی در آن متصور نیست.

از آن جایی که هم مفاهیم اسطوره‌ای و هم مضامین عرفانی در اندیشه ترسیم آرمان شهر و نیل به حقایق دست نیافتنی هستند، طبعاً تحقق چنین آرمان‌هایی را نمی‌توان با معیار و مقیاس زمان ادواری و تاریخی و مکان کمی و عینی ممکن دانست، و صرفاً با سیر در عوالم لامکانی و لازمانی می‌توان به این مهم چشم داشت. ضمناً زمان و مکان در هر دو حوزه اسطوره و عرفان از جنبه تقدس برخوردارند؛ و این قداست ناشی از طهارت روح کسانی است که در ادوار سنتی بسر می‌بردند. و این زمان و: «هر مکان مقدسی بر قدوسیت و فیضان مقدسی که موجب جدایی مرزی از قلمرو کیهانی اطراف می‌شود و آن را از نظر کمیت متفاوت

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

می‌سازد دلالت دارد.» (الیاده، ۱۳۷۵: ۲۴) بنا بر این جنبه تقدس زمان و مکان و ابعاد لا زمانی و لا مکانی در مقوله عرفان و اسطوره، می‌تواند آن دو را به یک همگرایی معنادار سوق دهد.

د) دین‌گرایی

از دیگر وجوه همگرایی اسطوره و عرفان را باید در مقوله‌های دینی جستجو نمود، به این معنا که آبخشورهای معرفتی هر دو به یک معنا با دین ارتباط ناگسستنی دارد. چنان‌که: «بنا به نظر الیاده اسطوره عبارت از روایتی مقدس که به خویش‌شناسی انسان متدین شکل و بیان می‌بخشد و بدین روی بعدی دینی در دریافت اسطوره‌ای وجود دارد که آن را جز به بصیرت دینی نمی‌توان تعبیر کرد. تعبیر اسطوره به زبانی دیگر نیازمند توصیف دقیق و تشخیص آن درک دینی است که در دین پدیده مضمراست» (بهار، ۱۳۷۶: ۳۶۹) و شاید تقدس پنهان و پوشیده‌ای که در مظاهر اسطوره‌ای ملموس است و همین امر آن را لطیف‌تر و ماندگارتر می‌نماید؛ ناشی از روح جاری دینی، در بازتاب‌های آن بوده است. اگرچه به طور قاطع نمی‌توان گفت که ریشه تمام جلوه‌های اساطیری ناشی از اعتقادات دینی است اما: «دست کم بخشی از آن از سنت‌ها و روایت‌های گرفته شده با عقاید دینی پیوند ناگسستنی دارد. (آموزگار، ۱۳۷۶: ۳)

تعامل دیگر دین و اسطوره را می‌بایست در رفتارهای اجتماعی در ادوار گوناگون مطالعه نمود و اساطیر، دین را از مرزهای جغرافیایی و قومی فراتر می‌برد و در مقابل دین، تا حدودی ذهنیت‌گرایی اساطیر را به عینیت متمایل می‌نماید. و آن چه که در قراردادهای اجتماعی بیشتر منشا اثر است، عینیت‌های ملموس است نه ذهنیت‌های در هم تنیده؛ به همین دلیل: «اسطوره و دین، دارای خویشکاری است و نظام اجتماعی عصر خود را مشروع می‌سازند به زبانی دیگر ارتباطی نزدیک و ناگسستنی میان تجارب دینی و اساطیری یک قوم با حقایق اجتماعی وجود دارد.» (بهار، ۱۳۷۶: ۳۵۹)

سیر تحول تدریجی مفاهیم اسطوره‌ای از دوره ربانی که دوره بدویت فکری بشر است و انتقال آن در قالب دین‌مداری، از جمله مقوله‌هایی است که می‌توان به آن اذعان نمود. اگرچه ممکن است در فرازهایی از تاریخ، اساطیر از مفهوم آیینی خود خارج و یا منحرف شده باشند. اما هرگز اصالت خویش را که همان پایبندی به آیین بوده از دست نداده است، بلکه این امر

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

اقتضای فرایند فکر بشر است. لذا ما شاهدیم که: «اساطیر همزمان با گذر آدمی از مرتبه سحر که امری ابتدایی است به مقام مذهب که گفتاری در توصیف و تفسیر مناسک کهن است ظهور می‌کند.» (باستید، ۱۳۷۰: ۲۶)

بی‌تردید دین الهی ساخته و پرداخته ذهن بشری نیست، بلکه پرداختن به دین از نیازهای عاطفی و معرفتی انسان ناشی می‌شود و وجوه تأثیرپذیری اساطیر از دین و عکس آن را باید در همان دوره آغازین فکر بشری گرفت.

اساساً آن چه در این دوره از تاریخ اندیشه انسان واقع می‌شود فاقد منشا دنیوی است، چرا که همه امور در این دوره از وجوه سپندگونگی برخوردارند، لذا اساطیر هم مانند مؤلفه‌های دینی مقدس‌اند زیرا: «جهان باستان چیزی به عنوان کارهای دنیوی نمی‌شناسد و همه کارها که معنی و مفهومی دارند همه به نحوی از انحا در تقدس و سپندی سهیم‌اند.» (الیاده، ۱۳۶۵: ۵۰)

کمیت نگاه در باب ارتباط بین اساطیر و آیین‌ها به ویژه در قالب اعتقادات مذهبی متنوع است، چنان که بعضی براین باورند که: «اساطیر برای انسان عصر اساطیری به مثابه پلی است میان وی و پدیده‌های جهان پیرامونش که از طریق ذهنی، پیوند او را با جهان برقرار می‌سازد و به صورت بنیادی عقیدتی در پیوند با آیین‌ها و رفتارها و اخلاقیات و مقررات نظام سنتی اجتماعی و خانوادگی، انعکاسی خارجی و عینی می‌یابد.» (اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۱۰۰) در مقابل گروهی دیگر بر این عقیده‌اند که ارتباط بین آن دو به ضرر حیات دینی بوده چون به تعصبات دینی دامن زده است و این جریان تا جایی ادامه پیدا می‌کند که: «اسطوره در ظاهر مفهوم آن‌ها در بسیاری از موارد خاص در دیانات باستانی و بدوی حیات دینی جهان قوم را خاستگاه تحولی قهقرایی با تعصبی بی‌لجام می‌سازد.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۴۳۷)

در نهایت این دیدگاه وجود دارد که اساطیر در خدمت تأیید ایدئولوژیکی یک نظام اجتماعی حاکم است، حال چقدر این نظام اجتماعی مبتنی بر اخلاق باشد و یا خاستگاه تعصبات بی‌لجام، امری جداگانه است و بر این نکته اشاره دارند که: «اسطوره علاوه بر برداشت فلسفی از لحاظ ایدئولوژیکی هم ساختار اجتماعی را که صاحبان اسطوره در آن می‌زیستند توجیه می‌کرد.» (بهار، ۱۳۷۶: ۲۰۶) از سوی دیگر عرفان و معرفت نیز از وجه دین‌گرایی بسیار آشکاری برخوردار است و تعالی و عروج انسان که پیام آسمانی معرفت

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

است، زمانی ممکن و میسر است که با شریعت، آمیخته شود و عرفانی که فاقد روح دینی باشد، بیشتر به یک نیرنگ معنوی شباهت دارد تا معرفت انسانی و در این میان؛ چه عرفان اسلامی و چه مسیحی و چه بودایی همه و همه به نوعی با دین و باورهای مذهبی ارتباط ناگسستنی دارند، اما آن چه که این دین‌گرایی در عرفان را بیشتر نمایان می‌سازد، قرابت معنایی این دو با هم است. و این که نمی‌توان بین آن دو خط فاصله‌ای را متصور بود، چرا که دین در ذات خود معرفت را ساماندهی و جهت‌دار می‌کند، از سوی دیگر عرفان در بطن خود دین را از قواعد احتمالی و ساختگی خشک و بی‌روح و یا تحجر و واپسگرایی می‌رهاند و آن را صمیمی‌تر معرفی می‌نماید.

بنابراین دینی که نتواند معرفت را در انسان محقق کند، نام دین زینده آن نیست و در مقابل اگر عرفان، ارتباط خود را با دین قطع نماید، بیشتر به مکر معرفتی شبیه است تا عرفان دینی. به هر حال همگرایی اسطوره و عرفان در وجه دین‌گرایی نیز از مقوله‌هایی است که نمی‌توان از آن غفلت ورزید.

ه) معرفت‌شناسی

از جمله دیگر وجوه همگرایی اسطوره و عرفان را باید در مبانی شناخت و معرفت‌شناسی این دو مفهوم پی گرفت. اگر در دیدگاه‌های متنوع اسطوره‌شناسی از جمله: دیدگاه پدیدارشناسی «یاده» و ساختارگرایی «کلودی لوی استروس» و کارکردگرایی «مالینوسکی» و دیدگاه رماتیک «هردر» و همچنین تطبیقی «ماکس مولر» و در ادامه در دیدگاه تمثیلی «فریدریش کروز» و فلسفی «ارنست کاسیرو» و روانکاوی «فروید و یونگ» اندکی تامل صورت گیرد، در خواهیم یافت که به رغم تفاوت‌های بعضاً بنیادی که نسبت به هم دارند، اما جملگی بر این باورند که اسطوره‌ها امری شخصی نیستند بلکه: «توده‌هایی از فرایندهای روانی به هم پیچیده و گره خورده‌اند.» (دومزیل، ۱۳۷۹: ۶۳) و ضمناً نکته‌ای که نباید از آن غافل بود، روش و شیوه معرفت‌شناسی در اساطیر است که در اغلب این دیدگاه‌ها با معیارهای عقلانی و خردگرایی تناسب چندانی ندارد. و اتفاقاً همین امر، نقطه تلاقی اسطوره و عرفان است که عرفا نیز کمیت عقل را در سیر و سلوک ناتوان می‌دانند.

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

اسطوره‌ها زمانی خواهند توانست پاسخ قانع‌کننده‌ای برای انسان به ارمغان بیاورند که دوران چیرگی و تسلط بی‌چون چرای عقل به پایان آمده؛ و بشر به معرفتی فراتر از معرفت عقلی باور داشته باشد. چون اسطوره‌ها هرگز توان سلطه عقلایی بشر بر طبیعت و محیط را دارا نیستند، به همین جهت است که می‌بینیم: «انسان امروزی همانند انسان ابتدایی آن جا که دانشش برا انجام کارها کافی است فقط به دانش تکیه می‌کند، اما به محض احساس ناتوانی به خطر و آینده نامعلوم به دامان اسطوره سقوط می‌کند.» (بارت، ۱۳۷۵: ۲۴) و همین موضوع موجبات سرخوردگی انسان را از ناتوانی معرفت استدلالی و عقلی در مواجه شدن با عوامل شگفت‌انگیز طبیعی و فراطبیعی فراهم می‌آورد. به همین دلیل ضرورت رویکرد انسان به حوزه‌های دیگر معرفت از جمله معرفت کشفی و شهودی رخ می‌نماید.

اساطیر همانند عرفان نگاهی تازه به انسان هدیه می‌کند، به گونه‌ای که بیشتر درون را می‌کاود و از انحصار و توقف در سطحی‌نگری و ظاهرینی که آفت مزمن معرفت حقیقی است گریزان می‌باشد و شاید حداقل ره آورد مفاهیم اساطیری و عرفانی دعوت انسان به سیر در درون خویش، هستی و جهان است. در حقیقت مبانی شناخت در فرهنگ و تفکر اساطیری همانند عرفان، منبعث از معرفت دل و یا همان دل باوری و حق‌الیقین است. و از مبانی استدلالی و عقلی دوری می‌گزیند، و این نه به این معناست که انسان اسطوره ساز و یا اسطوره‌پرداز و عارف طریق‌الی... فاقد معرفت‌های حسی، تجربی و فلسفی است، بلکه ضمن پذیرش ضرورت این گونه از مقوله‌های معرفتی؛ آن‌ها را ابزار مناسب و متعالی در سیر انسان به کمال و تعالی؛ وافی و کافی نمی‌پندارد. چون در شناخت اسطوره‌ای: «شناسنده می‌کوشد که به شیوه‌های جادویی و فراسویی راهی به درون گوهر شناخته خویش ببرد و با او در آمیزد و با چشم وی بدو بنگرد.» (کزازی، ۱۳۷۲: ۲۵)

بنابراین معرفت‌شناسی در اساطیر و عرفان از چنان ظرفیت‌های والایی برخوردار است که با مقیاس و معیارهای علمی نمی‌توان آن‌ها را تحلیل کرد. چون توان قوانین علمی تا به امروز به آن درجه از اعتبار و سندیت نرسیده است که بتواند تمامی این معانی دست نیافتنی را پاسخ‌گو باشد. اگر چه از یک منظر اساطیر همان آگاهی‌های ابتدایی بشر محسوب می‌شود و به

عبارتی دیگر: «دین و دانش انسان نخستین داشته‌های معنوی اوست و دانشی که بیشتر جنبه شهودی دارد و از قوانین علمی ادوار بعد به دور است.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۱۴) اما باید باور داشت که اساطیر در اندیشه بیان حقیقت کلی یک فرهنگ است، و طبعاً همه مؤلفه‌های فرهنگی جوامع انسانی را نمی‌توان با رویکرد استدلالی و عقلی تحلیل و تفسیر نمود.

شاید یکی دیگر از وجوه همگرایی اسطوره و عرفان را بایستی در نوعی رهایی از محدودیت‌ها دانست، که با طبع زیباپسند انسان سازگاری دارد و شکی نیست در گذشته اسطوره به ویژه عرفان و: «تصوف بهترین راه‌گریز برای رسیدن به آزادی فکر...» (نقیسی، ۱۳۷۷: ۵۲) بوده است. شناخت در دو حوزه عرفان و اسطوره، کم‌تر مبتنی بر مبانی فلسفی و استدلال عقلی است و در اسطوره این جریان بیشتر مشهود است، چون تعالی رشد فکری انسان در دوره نخستین یعنی ربانی بودن آن، چندان متصور نیست. معرفت نیز در این جریان فکری عمدتاً از نوع کشفی است و معرفت‌های بعضاً فلسفی و عقلانی را در این وادی راهی نیست.

(و) نوگرایی

به نظر می‌رسد که اساساً نوآوری در حوزه‌های فکری بشر مستلزم نوعی مقابله با سنت‌های کهنه و دیرینه است که غبار واپسگرایی تار و پود آن را احاطه کرده است، و به تبع آن جمود و محدودیت‌های ناشی از آن، موجبات سرخوردگی و بعضاً انفعال را در پی خواهد داشت. شاید به جهت همین ضرورت است که اسطوره در همسویی و همگرایی با عرفان و به منظور رهایی از انحصار اندیشه‌های خشک و بی‌روح به نوعی از سنت شکنی روی آورده است.

اگر چه هر دو از یک منظر در سنت‌ها ریشه دارند، اما نوآوری آن دو مقید به زمان، مکان و قومیت نیست، زیرا حرکت و پویایی آن دو و انطباقشان با تحولات فکری موجب می‌شود تا همواره جنبه نوآوری خود را حفظ نمایند. در تاریخ اندیشه بشر و در ادوار گوناگون همواره دو جریان در تقابل هم بوده‌اند، از یک سو سنت‌گرایانی که در برابر جریان‌های فکری بدیع، بکر و نوگرا متعصبانه قد علم کرده و با تمام جدیت و اهتمام به مقابله آن بر می‌خاستند

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

و از طرف دیگر سنت‌سازانی که خاستگاه فکری‌شان همان جریان سنتی و کلاسیک بوده ولی در بطن آن انقلاب و دگرگونی بنیادین را رقم زدند.

لذا اسطوره و عرفان را بایست جریان سنت‌سازی قلمداد نمود که خاستگاه آن همان جریان سنت‌گرایی بوده است، ولیکن با درک درست از ضعف و ناتوانی سنت‌گرایی، طرحی نو در انداختند و خود پیشگام تکوین، سامان‌دهی و هدایت نواندیشانه جریان‌های فکری بشری شده‌اند.

بنا بر این نوگرایی، به تقابل جدی با سنت‌های بعضاً متحجرانه و در نهایت به شالوده‌شکنی می‌انجامد، تا جایی که اسطوره‌ها، حوادث تاریخی را که مبتنی بر سنت‌های دیرین و بعضاً مکتوب بوده است به چالش می‌کشد، چون خود تاریخ بدون نوشتار است و شاید عمده تفاوت آن با تاریخ در آن باشد که تاریخ آن بخش از سرنوشت مردم در جوامع گوناگون است که تحقق آرزوهای آنان را در پی ندارد، ولی اساطیر آن بخش از آرزوهای است که مردم در برآورده شدن آن را امیدوارند. به عبارت دیگر اساطیر، تاریخ سنتی را فاقد روح انسان‌گرایانه می‌داند؛ تاریخی که در پستوهای تنگ و تاریک خودبینی‌های مفرط صاحبان زر و زور و تزویر گرفتار آمده است.

از سوی دیگر عرفان نیز با پذیرش حقیقت دین و با پشت سر گذاشتن صورت‌ها و مرزهای صوری دین، همه کمال‌جویان را به سرچشمه‌های معرفت حقیقی فرا می‌خواند. بنا بر این عرفان را باید نوعی سنت‌سازی، نه بدعت‌گرایی در دین به حساب آورد و در همین فرایند، اسطوره‌ها را نیز باید در هم شکننده همه ساختارهای واقعیت‌گرای حقیقت‌گریز پنداشت، که شالوده‌شکنی از ویژگی‌های بارز آن است.

اسطوره و عرفان از این منظر بدیع‌اند، نه بدعت و حتی فراتر از این، مدنی‌ت است در برابر واپس‌گرایی و آن چه که این مفهوم را بیشتر توسعه می‌بخشد، نگرش زیبایی‌گرایانه‌ای است که در هر دو مقوله کاملاً مشهود می‌باشد. رهایی از قید و بندهای ذهنی و قالب‌های از پیش تعیین شده؛ منادی و نویدبخش آزاداندیشی است که در حوزه معرفت‌شناسی آن دو مکتوم است.

آیین‌های رایج در اسطوره و عرفان خود پیام‌آور روشنی از رها شدن انسان از حصارهای تنگ صورت‌گرایی مفرط است. و تردیدی نیست که نه تنها در گذشته بلکه در حال و آینده نیز

اسطوره و عرفان و: «تصوف بهترین راه گریز رسیدن به آزادی فکر...» (نفیسی، ۱۳۷۷: ۵۲) خواهد بود.

نتیجه

با توجه به وجوه مشترک دو مقوله اسطوره و عرفان و نقش هر دو در بسط و گسترده‌گی حوزه‌های فکری بشر از گذشته‌های دور تا حال و نیز احساس آرامش و امنیت روانی انسان در لوای آن دو توأم با یک معرفت شهودی به نظر می‌رسد که درک درست، منطقی، همیشگی بزرگان ادب از ارتباط تنگاتنگ و همگرایی اسطوره و عرفان؛ آنان را بر آن داشت تا مضامین عرفانی را با توسل به مفاهیم اسطوره‌ای ماندگاری و طراوت بخشند.

به نظر می‌رسد که ذهنیت و حافظه تاریخی ایرانی، زمینه و بستر پذیرش حالت ربانی را که آغازین مرحله ترقی فکر بشر است، بر سایر حالت‌های دیگر ذهنی از جمله فلسفی و اثباتی، ترجیح می‌دهد. که شاید از نگاه خیلی از صاحبان فکر و ذوق به دور بوده، اما این امر از تیررس ذهن وقاد نخبگان ادبی مصون نمانده است. لذا تعمیق خلاقیت و دوراندیشی و ذوق سرشار و هم‌چنین وقوف همه‌جانبه آنان بر مضامین اساطیری، همه و همه دست به دست هم داده، تا توانسته‌اند به نیکی هرچه تمام‌تر، بخش عمده‌ای از اندیشه‌های عرفانی را با استعانت از مقوله‌های اساطیری، برای همیشه دوام و قوام بخشند و ثابت کنند که می‌توان بین مضامین حتی به ظاهر متفاوت، پیوندی تأثیرگذار و معنادار برقرار نمود. و در این میان آن چه که این همگرایی را عمق بخشید و جاودانه نمود بهره‌مندی هر دو از زبان نمادین و هنری، تاویل‌پذیری و معرفت‌شناسی بوده است که در قیاس با سایر عوامل دیگر همگرایی، از جایگاه و نمود برجسته‌تری برخوردار می‌باشد.

رویکرد هر دو مقوله به قالب‌های هنری، تمثیل و روایت‌گری در آثار ادبی، و نیز قرابت آن دو با کتب مقدس از ادوار پیشین تاکنون، و هم‌چنین کیفی بودن زمان و مکان، و یا به تعبیری دیگر صیوروت مفهوم فرا زمانی و فرا مکانی و فقدان زمان و مکان فیزیکی در اسطوره و عرفان در این فرایند همگرایی تأثیری مضاعف دارد. البته میزان و کمیت تأثیرگذاری همه وجوه یکسان نمی‌باشد، و هر گزینه‌ای به نوع نگرش صاحبان فکر و هنر بستگی دارد. چرا که

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

قرابت اسطوره با حماسه و تاریخ؛ به ابعاد روایت‌گری و سنت شکنی آن، بیشتر هویت می‌بخشد. از سوی دیگر در حوزه شعر و ادب به ابعادی از جمله: نمادین و استعاری بودن زبان و نیز هنرگرایی و تاویل‌پذیری آن دو؛ توجه و عنایت بیشتری صورت گرفته است. به هر صورت با دقت و تأمل در آن چه نگارنده به آن اهتمام داشت؛ به سهولت می‌توان به وجوه همگرایی مشهود، بین اسطوره و عرفان دست یافت.

منابع و مأخذ

- ۱- آشوری، داریوش. هستی‌شناسی حافظ. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- ۲- آموزگار، ژاله. تاریخ اساطیر ایران. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۶.
- ۳- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. زیر آسمانه‌های نور. تهران: نشر افکار، ۱۳۸۲.
- ۴- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. اسطوره بیان نمادین. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۷.
- ۵- الیاد، میرچاه. مقدمه‌ای بر فلسفه‌ای از تاریخ. ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: انتشارات نیما، ۱۳۶۵.
- ۶- الیاد، میرچاه. مقدس و نامقدس. ترجمه نصرالله زنگویی. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- ۷- امامی، صابر. اساطیر در متون تفسیری. تهران: انتشارات گنجینه فرهنگ، ۱۳۸۰.
- ۸- امامی، نصر... مبان‌ی و روش‌های نقد ادبی. تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۸.
- ۹- بارت، رولان. اسطوره امروز. ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۱۰- باستید، ژرژ. دانش اساطیر. ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۰.
- ۱۱- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۶.
- ۱۲- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۱.
- ۱۳- بهار، مهرداد. جستاری در فرهنگ ایران. تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.
- ۱۴- پورداوود، ابراهیم. یادداشت‌گات‌ها. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.
- ۱۵- پورنامداریان، تقی. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ۱۶- توسلی، غلام‌عباس. نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳.
- ۱۷- دومزیل، ژرژ. جهان اسطوره‌شناسی. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- ۱۸- زرین‌کوب، عبدالحسین. جستجو در تصوف ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- ۱۹- زرین‌کوب، عبدالحسین. در قلمرو وجدان. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹.

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۹

- ۲۰- سخنور، جلال. نقد ادبی معاصر. تهران: انتشارات رهنما، ۱۳۷۹.
- ۲۱- سمیعی، احمد. «کلام و پیام حافظ»، مجموعه مقالات نشر دانش ۲ درباره حافظ، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۹۴-۳۹، ۱۳۶۵.
- ۲۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا. مقدمه، تصحیح و تعلیقات منطق الطیر عطار نیشابوری. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
- ۲۳- قائمی نیا، علی‌رضا. متن از نگاه متن. قم: انتشارات انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۰.
- ۲۴- کزازی، میرجلال‌الدین. از گونه‌های دیگر. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸.
- ۲۵- کزازی، میرجلال‌الدین. روایا، حماسه و اسطوره، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- ۲۶- کزازی، میرجلال‌الدین. نامه باستان. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
- ۲۷- مختاری، محمد. اسطوره زال. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۹.
- ۲۸- نفیسی، سعید. سرچشمه تصوف در ایران. تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۷۷.
- ۲۹- واعظی، احمد. درآمدی بر هرمنوتیک. تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.